

پیوندهای سرنوشت رژیم های ایران و اسرائیل

contact@korosherfani.com

کوروش عرفانی

در موقعیت کنونی، رژیم جمهوری اسلامی ایران و دولت راستی اسرائیل، با وجود تمام ویژگی های به ظاهر متفاوتشان، به سرنوشت کمابیش مشابه ای دچار شده اند. هر دو آنها از رژیم های دچار بحران های ساختاری به سوی حکومت های دارای ساختار های بحران زا تبدیل شده اند. به طور معمول، اینگونه رژیم های بحران زده، با احساس اینکه در درون جامعه به بن بست رسیده اند تلاش می کنند با برانگیختن مصنوعی تنازعات بیرونی و جنگ های خارجی، راه نجاتی، هر چند موقت، برای خود بیابند. این وضعیت مشترک، در دو بستر تاریخی-جغرافیایی جدا از هم، سبب شده است که هر دو دولت ایران و اسرائیل در حال حاضر فرصت را غنیمت شمارند تا هم روابط به ظاهر تنازع آمیز خود را به یک نقطه ی تعیین تکلیف دراز مدت ببرند و هم به نجات مشترک و کوتاه مدت خود از طریق جنگی خانمانسوز اقدام کنند. آیا سرنوشت رژیم های فعلی اسرائیل و ایران به هم گره خورده است؟ آیا نابودی یکی بقای دیگری را در بر خواهد داشت؟ آیا بقای این دو به هم مشروط است؟ نوشتار حاضر به بررسی پاسخ هایی برای این پرسشها می پردازد و رضیه ای را رد این باره بررسی می کند.

* *

گره ی سرنوشت اسرائیل به ایران

در سال 1357 زمانی که انقلاب ایران آغاز شد، دولت اسرائیل از طرق مختلف در پشت و در جلوی صحنه برای از میان بردن رژیم شاه در ایران دست بکار شد. نگرانی اسرائیل از آن بود که یک ایران قدرتمند از حیث اقتصادی، دیر یا زود، باید به دمکراسی تن دردهد و در این صورت، تبدیل به کشوری خواهد شد که می تواند به عنوان یک ابر قدرت منطقه ای جا را برای ظهور یک ابر قدرت دیگر - یعنی اسرائیل قرن بیست و یکم - تنگ کند. به همین خاطر با یک دید استراتژیک و پیشگیرانه، اسرائیل تصمیم گرفت با بهره گیری از بستر داخلی مستعد جنبش دمکراتیک در ایران، کشور ما را به سمت سخت ترین اشکال افراطی گری مذهبی هل دهد. زیرا آنها می دانستند که در غیر این صورت دو آلترناتیو دیگر یعنی جریان ملی و یا جریان چپ شانس قویتری را برای کسب قدرت در ایران خواهند داشت.

نسل های زمان انقلاب بیاد دارند چگونه رادیو اسرائیل نقش فعالی را در شناساندن، مشروعیت بخشیدن و موفقیت شخیص خمینی به عنوان « رهبر انقلاب اسلامی» بازی کرد. یهودیان شناخته شده ی ایرانی که بالاترین سودهای کلان را از ایران تحت رژیم پهلوی برده بودند در آستانه ی انقلاب با ثروت های میلیارد دلاری متعلق به مردم غارت شده ی کشورمان، ایران را به مقصد اسرائیل، آمریکا و اروپا ترک کردند. آنها قبل از هر کس و بهتر از هر کس در جریان بودند که کار رژیم شاه تمام است. زیرا از همان ابتدا ی دهه ی پنجاه خورشیدی اسرائیل به ایران تحت یک رژیم ناسیونالیستی و جاه طلب، با چشم خوش نمی گریست. ایران، به زعم تل آویو، باید به سوی قهقرا می رفت تا اسرائیل بعدها بتواند به عنوان ابر قدرت منطقه ی خاورمیانه ظاهر و تثبیت شود. راست های اسرائیل که در توسعه طلبی سرزمینی بعد از جنگ دوم خویش با اعراب در 1973، دچار ایستایی شده بودند به جریانی احتیاج داشتند که بتوانند با دست آویز قرار دادن آن، توجیه لازم جهت کشور گشایی و فتح سرزمین های جدیدی از اعراب را در اختیار داشته باشند.

برقراری یک رژیم اسلامی در ایران بهترین محمل برای ایجاد یک جنبش تندرو منطقه ای بود که سود آن باید به طور کامل به رژیم اسرائیل می رسید. با براه انداختن جریانی که نام «انتگرسیم» یا «فوندمانتالیزم» یا همان «بنیاد گرایی مذهبی» نام گرفت، حکومت بنیاد گرایی

یهودی اسرائیل، چماق لازم را به کف آورد تا با آن سیاست تجاوز طلبانه و توسعه گرانه ی خود را در میان همسایگانش تقویت و تشدید کند. رژیم جدید ایران با مهره هایی که «آگاهانه و به عمد»، یا از سر بی خردی و خصلت های ارتجاعی خود، به اسرائیل خدمات شایانی می کردند مواهب زیر را نصیب این کشور ساختند :

- 1- تضعیف شدید دنیای اعراب در مقابل اسرائیل (از طریق جنگ ایران و عراق و تشدید اختلاف سنی و شیعه)
- 2- جلب حمایت غرب (اروپا و آمریکا) نسبت به اسرائیل توسط مظلوم نمایی در مقابل «خطر غول انتگرسم اسلامی» و از این طریق برخورداری از حمایت مالی بی دریغ و کسب آخرین تکنولوژی های نظامی آمریکا و تبدیل شدن به یک ابرقدرت اقتصادی، تکنولوژیک و نظامی در منطقه.
- 3- گسترش اشغال گری، شهرک سازی و بازکردن پای ارتش اسرائیل به سرزمین های مختلف فلسطینیان و یا تجاوز به سوریه و لبنان به بهانه ی مقابله با حضور نیروهای وابسته به رژیم ایران (مانند حزب الله در لبنان)
- 4- ایجاد جو جهانی ضد اسلام، ضد عربی و ضد ایرانی در سراسر جهان و مشروعیت بخشیدن به تروریسم دولتی اسرائیل تحت پوشش مقابله با یهود ستیزی، امری که سبب شد اسرائیل از این پس با دست باز بتواند بیگناهان فلسطینی را به اسم تروریست و اسلام گرا قتل عام کند.

خدمات تاریخی رژیم آخوندی به اسرائیل

رژیم جمهوری اسلامی هر چهار وظیفه ی را که مورد نظر دولت اسرائیل بود به نفع آن و به نحو احسن انجام داد :

- 1- قدرت نظامی دولت عراق را به عنوان بالاترین و جدی ترین خطر بالقوه ی عربی برای امنیت اسرائیل از طریق هشت سال جنگ خانمانسوز از میان برد،
- 2- با تبلیغات پوچ و تهدیدهای تو خالی، توجه سیاسی، مالی، نظامی و تبلیغاتی غرب را به سوی اسرائیل جلب کرد.
- 3- با ارسال نمایشی برخی کمک های مادی و تجهیزات به مبارزان لبنانی امکان این را داد که ارتش اسرائیل تا پایتخت لبنان به پیش تازد و یا تحت بهانه های امنیتی سرزمین های فلسطینی بیشتری را اشغال یا به شهرک های یهودی نشین تبدیل سازد.
- 4- با دستگاه تبلیغاتی بی مایه و شعاری خویش نفرت جهانی از اسلام را به نفع دشمنان این مذهب در سراسر جهان دامن زد. افراطی گری اسلامی رژیم ایران به راحتی توجیه گر جنایات افراطی گری یهودی دولت اسرائیل شد.

به پاس این خدمات شایسته که به طور کلی سبب تغییر سرنوشت تاریخی اسرائیل شد، شبکه ی جهانی یهودیت حامی اسرائیل از طریق لویی های خود و یا باندهای فراماسونری در آمریکا، انگلستان، اروپا، اتحاد شوروی و بعدها روسیه و نیز در نهادهای بین المللی، مانند سازمان ملل متحد، شرایط لازم برای دوام آوردن و بقای رژیم جمهوری اسلامی را در طول بیش از دو دهه فراهم کرد.

بواسطه ی کارکردهای مثبت رژیم ایران، اسرائیل موفق شد از یک کشور کوچک منطقه ای که حیات خود را از طریق کمبود جلب سرمایه و کمک های مالی جهانی و یا به دلیل دشمنی اعراب در اطرافش در خطر می دید، به یک ابرقدرت منطقه ای تبدیل شود که امروز حتی داعیه ی هدایت سیاست خارجی ایالات متحده را در خاورمیانه دارد.

باید دانست که در داخل رژیم ایران، بخش قابل توجهی از کسانی که به تازگی یعنی در سالهای قبل از انقلاب، از یهودیت، در ظاهر، به اسلام روی آورده بودند نقش قابل توجهی در این باره ایفاء کردند. افرادی که نقش های کلیدی را در پشت پرده یا در صحنهی مسئولیت های دولتی ایفاء نمودند مانند «حبیب الله عسگر اولادی تازه مسلمان»، «محمد علی خاموشی»، «کمال خرازی»، «عطاء الله مهاجرانی» و یا «علی یونسی»

وزیر فعلی اطلاعات جمهوری اسلامی، پاره ای از این افراد تا حد فرماندهای عالی‌رتبه ی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و سایر نهادهای حساس امنیتی بالا آمدند، مانند سعید امامی.

به عنوان نمونه باید گفت که در حال حاضر اسرار مهم نظامی و هسته ای رژیم از بالاترین سطوح حاکمیت- از دفتر بیت رهبری- توسط این نفوذی های ناشناخته درز پیدا می کند. علاوه بر این، بخش مهمی از سرکردگان رژیم جمهوری اسلامی از وابستگان لژهای فراماسونری بودند و هستند. فراماسونری نیز به عنوانی یکی از ابزارهای اصلی صهیونیسم از این مهره ها در داخل ایران در جهت هماهنگی سمت و شدت رادیکالیسم رژیم بر علیه اسرائیل استفاده می کرد. «آیت الله محمد رضا مهدوی کنی» رئیس لژ اسد آبادی، «حسن حبیبی» و «محمد خاتمی» برخی از چهره های وابسته به لژهای مختلف اروپایی جریان فراماسونری هستند که به مقامات بلند پایه ای در داخل نظام رسیدند. برای پیشبرد باقی بدنه ی رژیم در جهت اهداف صهیونیسم بین الملل نیز کافی بود به بهره برداری هوشمندانه از جهل و خشم نیروها و شخصیت های مختلف درون نظام پرداخت. هدایت کلیت نظام به سمت یک موضع ضد اسرائیلی شعاری و بی پایه و اساس کار آسانی بود. زیرا پتانسیل لازم برای ایجاد این گرایش در میان نیروهای سیاسی و یا مردمی به دلیل علاقمندی به سرنوشت خلق مظلوم فلسطین بالا بود. این در حالیست که با وجود آنکه جمهوری اسلامی از دولت اسرائیل به عنوان «رژیم صهیونیستی» نام می برد، در زمان جنگ از طریق واسطه ها و با اطلاع «رژیم صهیونیستی» تجهیزات نظامی از این کشور وارد می کرد تا برای مقابله با ارتش عراق از آن بهره ببرد.

پایان خدمت رسانی متقابل

در مجموع این خدمت رسانی متقابل سبب شد که هر دو رژیم های اسرائیل و ایران به اهداف متقابل خود دست یابند: اسرائیل از کشوری کوچک و «در حال خطر» به قویترین قدرت نظامی منطقه تبدیل شد و رژیم فاقد مشروعیت، ضد دمکراتیک، ضد انسانی و ضد ملی ایران موفق شد با تمام این صفات منفی اش، از سرنوشتی و فروپاشی رهایی و یک ربع قرن عمر برای خود دست و پا کرد. به بهایی که مردم ما در طول این مدت با بیش از یکصد هزار اعدامی، نیم میلیون معلول جنگ، هفت میلیون معتاد، بیست میلیون فقیر مطلق، هشت صد هزار زن تن فروش، دویست هزار کودک خیابانی ... بهای آنرا پرداخت. اما این ماه غسل بیست و پنج ساله میان راست های ایران و راست های اسرائیل به پایان خود رسیده است. زیرا در چشم تئوریسین های یهود استراتژی اسرائیل در بهره وری از رژیم ایران برای خودشان **جنبه استراتژیک و دراز مدت** داشت، حال آنکه در مورد رژیم آخوندها تنها جنبه ی **تاکتیکی و گذرا** داشت.

نباید فراموش کرد که دولت اسرائیل همیشه با هم پیمانان خود اینگونه رفتار کرده است. بنیانگذاران اسرائیل بعد از اینکه قول تصاحب دوستانه ی سرزمین فلسطین تحت قیمومت انگلستان را از لندن گرفتند، به طور مسلحانه انگلیس ها را از آنجا بیرون کردند. به همچنین وقتی دولت یهود توانست با نشان دادن خود به عنوان پشتیبان منطقه ای، فن آوری اتمی را از فرانسوی ها بگیرد با پاریس دشمنی سیاسی آشکاری را آغاز کرد. به همین ترتیب نیز بعد از اینکه اسرائیل خود را دهه ها متحد منطقه ای آمریکا اعلام نمود اینک کار به جایی کشیده که در بالاترین سطوح تصمیم گیری دولت ایالات متحده جاسوس مستقر می کند، واقعه یازده سپتامبر را مورد کنترل از راه دور قرار می دهد و با دادن اطلاعات سرا پا غلط در مورد عراق و صدام، پای ارتش آمریکا را به جایی باز می کنند که باتلاقی برای آمریکایی ها، به گفته یخوشبین ترین کارشناسان، بسیار عمیقتر از ویتنام خواهد بود.

زمانی که اسرائیل با به ظاهر متحدان جهانی و تاریخی خود تا این حد به دور از هرگونه ارزش اخلاقی و بر مبنای صرف منفعت طلبی عمل می کند، چگونه می توان تصور کرد که رژیم ایران را بواسطه خدمات بیست و پنج ساله اش، آن هم به عنوان یک حکومت دشمن، تحمل کند؟ واقعیت این است که رژیم آخوندها در ایران تاریخ مصرف خود را برای سیاست

توسعه طلبانه ي اسرئيل از دست داده است و از دیدگاه باند شارون و همکارانش، این رژیم باید برود؛ زیرا از این پس، بحران های داخلی ایران می تواند سبب شود که قدرت نظامی انباشته شده در کشور به دست يك حکومت ملی بیافتد و بار دیگر سناریویی که کابوس اسرئیل در مورد رژیم شاه بود از نو آغاز شود. این همان خطری بود که در مورد عراق زمان صدام نیز احساس شد. بنابراین، امنیت استراتژیک و درازمدت اسرئیل ایجاب می کند که قبل از بروز يك جنبش سیاسی ملی و دمکراتیک و افتادن توان نظامی و هسته ای ایران به دست يك حکومت مردمی، قدرت تسلیحاتی، امکانات هسته ای و توان اقتصادی این کشور تا حد ممکن تضعیف و یا نابود شود. تبدیل ایران به عراقی دیگر سناریوی مطلوب اسرئیل است. بر این اساس ایران باید به کشوری تبدیل شود که ساختار و قدرت نظامی اش تار و مار شده، زیر ساخت های اقتصادیش ویران گشته، امکانات تولید انرژی هسته ای را از دست داده¹، محیط زیست آن به شدت آلوده ي تشعشعات و آثار منفی انواع اورانیوم ها شده، در مرز جنگ داخلی و اختلافات مسلحانه قومی و مذهبی قرار گرفته و در يك کلام، برای پنجاه سال آینده ي خود، توان کمر راست کردن و تبدیل به رقیب سیاسی، نظامی و اقتصادی شدن برای اسرئیل را در منطبق ندارد. در این باره منظور اسرئیل در عراق حاصل شده است، می ماند ایران. بهانه ي لازم برای این منظور نیز فعالیت های اتمی رژیم ایران است. فعالیت هایی که فرارست با یا بدون دلیل و مدرک مبتنی بر نظامی بودنش، بهانه ي عراقیزه کردن ایران باشد.

سناریوی برای آینده ي ایران

در این راستا سناریوی بازتولید فاجعه انسانی-تاریخی عراق در ایران گام به گام در حال پیش رفتن است. مراحل محتمل این فرضیه چنین است :

- آخرین قطعنامه ي شورای حکام آژانس بین المللی انرژی اتمی در مورد ایران زمینه ي ارسال پرونده ي این کشور را به شورای امنیت سازمان ملل متحد فراهم خواهد کرد. این اتفاق در هفته ها یا حداکثر چند ماه آینده ي روی خواهد داد.
- شورای امنیت به سرکردگی آمریکا تحریم هایی را بر علیه ایران تصویب خواهد کرد. این تحریم ها برای اقتصادی که حیاتش به صادرات نفتش وابسته است می تواند کشنده باشد و به سرعت آثار پر قدرتی را در فریاشی اقتصادی شکننده ي ایران فراهم خواهد کرد. بحران های مهم اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به طور مستقیم از آن منتج خواهد شد.
- اعمال تحریم ها، شرایط داخلی را به سمت رادیکالیزه تر کردن شرایط و تصرف کامل صحنه ي سیاسی داخلی پیش می برد. مافیای سپاه پاسداران با به عقب راندن بدنه ي سیاسی روحانیت سنتی در ساختار حاکمیت، قدرت را در بالاترین سطوح قبضه خواهد کرد.²

¹ خبر خرید و تحویل 500 بمب پر قدرت BLU109 توسط اسرئیل از آمریکا نشان دهنده نقش فعالی است که اسرئیل برای خود در این سناریوی تخریب گرانه در نظر می گیرد. این بمب های سنگین قادرند لایه های بتونی تاسیسات زیر زمین را تا حد 5 متر شکافته و سپس در زیر زمین منفجر شوند. این بمب ها فرارست برای تخریب پایگا های اتمی ایران در جرین بمباران های هوایی مودر استفاده قرار گیرد. نگاه کنید به : <http://www.profindpages.com/news/2004/09/24/MN397.htm>

² برای مشاهده ي يك نمونه از بازگشت وسیع نظامیان به صحنه ي قدرت سیاسی نگاه کنید به مصاحبه ای با «سرلشکر غلامعلی رشید جانشین فرمانده ستاد کل نیروهای مسلح» جمهوری اسلامی : <http://peiknet.com/1383/page/06mehr/p0585sepah.htm>

- با نظامي شدن كادر سياسي حاكميت در ايران، استراتژي رويارويي نظامي تقويت و به سوي تحقق پيش مي رود.
- با متشج شدن جو منطقه و آمادگي برخورد نظامي با ايران و چه بسا پيش از آن، مجموعه ي نظامي آمريكا و اسرائيل وارد عمل خواهند شد.
- با بمباران پاينگاه هاي اتمي ايران، فاجعه انساني و زيست محيطي كه عوارض آن مي تواند تا چند صد هزار سال در سرزمينمان باقي بماند، آغاز مي شود و هم زمان با فروپاشي نظامي رژيم، زمينه هاي برخوردهاي نظامي داخلي از نوع مردمی، قومی، مذهبی و منطقه ای بروز می کند.
- در صورت فراهم بودن شرايط و تار و مار شدن سريع و وسيع نيروهاي نظامي رژيم، اشغال نظامي ايران نيز مي تواند مورد توجه آمريكا و اسرائيل قرار گيرد.
- در فاز نهايي و در راستاي برنامه مشترك اسرائيلي - آمريكايي « طرح خاورميانه بزرگ» مرحله ي مستقر ساختن آلترناتيو دست نشانده و مطلوب اسرائيل و آمريكا در ايراني ويران انجام خواهد شد.

اين سناريو هر چند به عنوان يك فرضيه است اما عوامل تحقق آن بسيار قوي مي باشند. دولت اسرائيل كه با يك بحران اقتصادي عظيم روبروست³ نياز دارد كه مانند آمريكا، با فعال كردن اقتصاد جنگي خود، جان تازه اي به حيات مالي اش بدهد. وارد شدن مستقيم در نزاع با ايران، در كنار نيروهاي آمريكايي، مي تواند راه حلي، هر چند مسكن وار، در اين زمينه باشد. بدون يك تغيير كيفي مهم در كارکرد سياسي و نظامي خود، راست هاي اسرائيل مي توانند با يكي از سخت ترين بحران هاي دوران حيات خویش روبرو شده و براي حداقل چهار سال از صحنه ي قدرت كنار زده شوند. اين انقطاع مي تواند ضربه ي جبران ناپذيري باشد براي پي گيري اجرائي طرح «اسرائيل بزرگ از فرات تا نيل» كه راست افراطي اسرائيل - ليكود و ساير احزاب راست راديكال- فلسفه ي سياسي وجود خود را بر مبناي آن قرار داده اند و توقف و يا وقفه ي آن مي تواند بحران سياسي عميقي را در كشور اسرائيل بوجود آورده و صلح اجتماعي شكنده ي آنها از درون زير سؤال برد. زيرا نبايد فراموش كرد كه اسرائيل بيش از آنچه كه يك جامعه معمولي مانند ساير جوامع باشد، مجموعه اي است ناهمگون از مهاجران يهودي سرزمين هاي مختلف كه با روياي تشكيل «اسرائيل بزرگ» در چارچوب يك كشور اشغالي تحت سيطره ي نظامي گري به بقاي خود ادامه مي دهند.⁴ زير سوال رفتن اين روياي مي تواند انسجام شكنده ي جامعه ي اسرائيل را فرو بپاشد. انسجامي كه راست هاي اسرائيل با قرباني كردن دهها و سياه كردن حيات روزانه ي صدها هزار فلسطيني آنها حفظ کرده اند.

از آنسوي نيز مي بينيم كه جمهوري اسلامي، غرق در بحران هاي اجتماعي و اقتصادي، بدون كمترين راه حلي در مقابل انتخابي اساسي و بديهي قرار گرفته است : يا پذيرفتن

³ روز سه شنبه 21 سپتامبر 2004 اعتصاب سراسري شهرهاي بزرگ اسرائيل را فلج كرد. گزارش ها حكايت از آن داشت كه در بسياري از ادارات دولتي مانند بانك ها، فرودگاه ها و بیمارستانها، ماههاست حقوق معمولي كاركنان پرداخت نشده است. اتحاديه ها علت اين امر را نبود پول در خزانه دولت و بدهي هاي آن عنوان داشتند. اين خبر نمونه اي است از عمق وخامت اوضاع اقتصادي در اين کشور. نگاه كنيد به :

« Israel strike cripples business » <http://news.bbc.co.uk/2/hi/business/3675840.stm>

⁴ خبرگزار ي بي بي سي در بخشي از يك گزارش خبري خود مي گويد : « نخستين هدف دولت هاي اسرائيل از شهرکسازي در سرزمين هاي فلسطينی و اسكان يهوديان در آنها، تغيير آرايش جمعیتی اين مناطق و ايجاد وضعیتی غير قابل برگشت بوده است تا شايد بدین وسيله، راه برای تشکیل "اسرائيل بزرگ" - از رود اردن تا دريای مدیترانه- آسانتر شود، اما از زمانی كه دولت كارگري اسرائيل در سال ۱۹۹۳ در اسلویا سازمان آزادی بخش فلسطين به پيمان صلح دست يافت، شهرک ها ديگر نه فقط مشکلی برای فلسطينی ها، بلکه به صورت معطلی برای دولت های اسرائيل نيز درآمدند.» نگاه كنيد به : http://www.bbc.co.uk/persian/news/story/2004/08/040826_a_zy_middleeast.shtml

سپردن قدرت به دست نمایندگان لایق مردم و یا اصرار برای نابودی حتمی خود. بافت طبقاتی و ماهیت ایدئولوژیک رژیم طوری است که محال است به گزینه‌ی بدیهی نخست تن در دهد و لذا مانند هر رژیم دیکتاتوری ضد مردمی دیگر، نابوی خود از این پس تشدید و تسریع خواهد کرد. فقط می ماند که این روند نابود شدن حتمی چقدر به طول انجامد: چند ماه یا چند سال. معمولاً اینطور است که رژیم‌های استبدادی محکوم به فنا، برای تطویل عمر خویش، به بحران آفرینی‌های نظامی یا همان جنگ روی می آورند. زیرا جنگ شرایط عمومی جامعه و مناسبات میان حکومت و جامعه را به ناگهان تغییر شکلی داده و با حاکم ساختن یک منطق نظامی بر شرایط، امکان برخورد غیر عادی با مسائل جامعه و فوق العاده اعلام کردن شرایط را فراهم می کند. رژیم‌های بحران زده تلاش می کنند از این طریق و به زعم خود، اما نه در عالم واقع، بحران‌های اجتماعی و اقتصادی را به بحران‌های نظامی تبدیل کنند. از این طریق می اندیشند که می توانند خود را از پاسخ گویی به نیازهای حاد حیات روزمره‌ی مردم برهانند. اقتصاد جنگی، حکومت نظامی و دولت در حال جنگ ابزارهای اداره‌ی غیر عادی رژیم‌های استبدادی بحران زده مانند رژیم کنونی ایران در فازهای نهایی حیات خود هستند.

نتیجه گیری

می توان بدین صورت نتیجه گرفت که موقعیت‌های سخت رژیم‌های اسرائیل و ایران برای خروج از بحران‌های درون جامعه‌ی شان بستر مناسبی فراهم آورده که فرا رسیدن نقطه‌ی تعیین تکلیف نهایی روابط این دو حکومت «برادر و دشمن» نیز شتاب یابد. در این میان، پرونده‌ی اتمی محمل لازم را برای آغاز این برخورد سرنوشت ساز برای هر دو طرف فراهم کرده است. هم اسرائیل و بازوی اجراییش آمریکا در پی بهره بردن از این پرونده برای نابودسازی توان دراز مدت ایران به طور ریشه‌ای و بنیادی هستند و هم رژیم درمانده‌ی جمهوری اسلامی آماده فدا کردن حیات ملت و کشور ایران است تا چند صباحی بیشتر دوام آورد. حال می ماند که در این میان نقش ملت ایران - در داخل و خارج از کشور- چیست؟

این نکته بدیهی است که در ماه‌های آینده و به تناسب وضعیت داخلی عراق و نتیجه انتخابات آمریکا، سناریوی فرضی بالا، یا چیزی شبیه به آن، در مورد کشورمان رخ خواهد داد. تفاوت سناریوهای از این دست، یکی از دیگری، بسیار کم است. در کل، همگی شان یک نتیجه به بار خواهند داد: نابودی دراز مدت و بنیادی طبیعی، انسانی و اقتصادی کشورمان. تنها عاملی که می تواند این سناریوهای کم یا بیش فاجعه بار را با اشکال مواجه سازد بروز یک جنبش مردمی است که قادر به ایجاد تغییر سیاسی در ایران و سپردن مدیریت جامعه به یک حکومت مردمی و حافظ منافع ملی باشد. در غیر این صورت، سرنوشت ما را برخورد نظامی میان دولت‌های جمهوری اسلامی و اسرائیل تعیین خواهد کرد.

کم نیستند عراقیانی که امروز در مقابل تصاویر قتل عام روزانه‌ی هموطنان خود در زیر بمبهای هواپیماها و گلوله‌های تانک‌های آمریکایی از خود می پرسند چرا قبل از اینکه پای آمریکایی‌های به کشورشان باز نشود خود با پرداخت هزینه‌ای به مراتب کمتر از این با رژیم صدام تعیین تکلیف نکردند. اما پشیمانی برای این افراد سودی ندارد و امروز هیچ کس نمی تواند آینده‌ی روشنی را برای عراق بیست تا سی سال دیگر پیش بینی کند.

و فردا که هواپیماهای اسرائیلی و موشک‌های آمریکایی خانه و کاشانه‌ی مردم شهرهای میهنمان را به اسم مقابله با «رژیم تروریست و به دنبال سلاح‌های کشتار دسته جمعی» ایران ویران می کنند و قتل عام مردم کشورمان به امر عادی روزانه، مانند کشتار مردم بیگناه فلسطین و عراق در می آورند، کدام یک از ما، جز در کمال بی شرمی و وقاحت، می تواند نسبت به عدم آگاهی خویش از حتمی بودن فرا رسیدن این موقعیت ادعایی داشته باشد. امروز شاید دیر باشد ولی فردا حتماً خیلی دیر است.

**